



حسن ابراهیمزاده

نباید هشدار رهبری

تاریخ شود



اشاره:

رهبر معظم انقلاب در پیام نوروزی خود ضمن نام گذاری سال ۱۳۸۶ به سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی با طرح مسئله دشمن شناسی از مردم خواستند تا با شناخت دشمنان از مردم خواستند تا با شناخت دشمنان درونی و بیرونی راه را برای اعتلای هر چه بیشتر نظام مقدس اسلامی هموار سازند.

برخورد گزینشی با رهنمودها و فرامین رهبری و نادیده گرفتن نگاه معظم له به لایه‌های پنهانی دشمن در سال‌های ۷۴ و ۷۵ موجب شد تا خرداد ۷۶ اپوزیسیون داخل و خارج کشور به داخل نظام نفوذ کرده و با به دست گرفتن نبض مدیریتی کشور در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی انقلاب اسلامی را با مخاطره جدی روبرو سازند.

حسن ابراهیمزاده در این مقاله با نگاه عبرت‌آموز به پیامدهای نادیده گرفتن هشدارهای رهبری در سال‌های ۷۴ و ۷۵ و استناد به نمونه‌های این پیامد در ۸ سال دوران دولت اصلاحات خصوصا در عرصه «مدیریت فرهنگی» از مخاطبین خودی می‌خواهد تا با نصب العین قرار دادن دغدغه‌های رهبری در خصوص مدیریت اسلامی و انقلابی «هشدار رهبری» را در نوروز ۸۶ به «عبرت تاریخی» دیگری تبدیل نکنند.

پاییز ۱۳۸۵ (یک گلابیه)

رهبر معظم انقلاب در جمع اساتید و دانشجویان دانشگاه سمنان، در تاریخ ۱۸ آبان ۱۳۸۵، با اشاره به تلاش کمپانی‌های بزرگ سرمایه‌داری و قدرت‌های بین‌المللی برای کسب قدرت سیاسی در کشورهای مختلف و همسویی و همراهی لشکر فرهنگی و رسانه‌ای آنان، در راستای نیل به اهداف از پیش تعریف شده، از شکل‌گیری «ناتوی» دیگر در کنار پیمان نظامی «ناتو» خبر دادند؛ حرکتی که در صدد کانالیزه کردن هرگونه تحول در جوامع غیر غربی، به نفع کارتل‌ها و تراست‌ها است. رهبر انقلاب از این لشکر جدید لیبرال - دمکراسی به «ناتوی فرهنگی» یاد کردند و فرمودند: «حالا یک ناتوی فرهنگی هم به وجود آورده‌اند. این بسیار چیز خطرناکی است. البته حالا هم نیست، سال‌هاست که این اتفاق افتاده است. مجموعه زنجیره به هم پیوسته رسانه‌های گوناگون، که حالا اینترنت هم داخلش شده است و ماهواره‌ها و تلویزیون‌ها و رادیوها، در جهت مشخصی حرکت می‌کنند؛ تا سر رشته تحولات جوامع را به عهده بگیرند. حالا که دیگر خیلی هم آسان و رو راست شده است.»^۱

رهبر معظم انقلاب در این بیانات از انقلاب‌های مخملی در قفقاز و اروپای شرقی چون گرجستان و اوکراین و نیز زلزله‌های اقتصادی در کشورهای جنوب شرقی آسیا چون مالزی و اندونزی و تایلند به عنوان نمونه‌هایی از حرکت‌های پیدا و پنهان ناتوی فرهنگی بر خواندند و با گلابیه از نادیده گرفتن هشدارهای خود، در خصوص شبیخون فرهنگی در دهه گذشته، خواستار نگاه واقع‌بینانه مسئولین کشور به نقشه‌های دشمن در مسیر تحولات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و عبرت‌گیری از آنچه که گذشت، شدند و فرمودند:

— برای این که بتوانیم نسخه درست پیشرفت را پیدا کنیم، چه لازم داریم؟ بحث نظری. این یکی از آن کارهایی است که شماها باید بکنید. پیشرفت یک کشور چیست؟ البته مقصودم این نیست

که همین طور خودمان را معطل مباحث ذهنی بکنیم؛ مباحث تئوریک بدون توجه خارج و واقعیات؛ نه، این را نمی‌خواهم. این غلط است. مثل این که در باب تهاجم فرهنگی ما یک روزی گفتیم دارد تهاجم فرهنگی انجام می‌گیرد، این صحبت دوازده - سیزده سال قبل است. اگر از من می‌خواستند که تهاجم فرهنگی را نشان بدهم، من که به چشم خود کانه دارم تهاجم فرهنگی را می‌بینم، می‌توانستم موارد را نشان بدهم. در چندین سخنرانی نشان هم دادم، اما بعضی‌ها شروع کردند به انکار تهاجم فرهنگی و گفتند: نه آقا، چنین چیزی وجود ندارد!]. بنده به یاد بنی‌صدر افتادم. در اول جنگ تحمیلی عراق، دلسوزهای محلی می‌آمدند و می‌گفتند: «عراقی‌ها به خاک ما حمله کردند. به مرز ما نفوذ و تجاوز کردند.» ما به بنی‌صدر می‌گفتیم: «رئیس جمهور! شما چه خبر دارید؟ می‌گویند عراقی‌ها حمله کردند.» می‌گفت: «دروغ می‌گویند. این سپاه برای این که خودش امکانات دست و پا کند، این حرف‌ها را می‌زند.» آنها را متهم می‌کردند. بعد هم به دهلران رفت، که هنوز آن وقت دهلران را نگرفته بودند، ایستاد و مصاحبه کرد. گفت: «الان در دهلرانم. می‌گویند عراقی‌ها آمده‌اند. عراقی‌ها کجایند؟! از دهلران بیرون آمد و دو ساعت بعد، دهلران به وسیله عراقی‌ها تصرف شد. نمی‌شود که واقعیات را با چشم روی هم گذاشتن، انکار کرد.»^۲

رهبر معظم انقلاب با گلابیه از آنانی که بدون در نظر گرفتن واقعیات‌های عینی و نمودها و نمادهای تهاجم فرهنگی، سرمایه‌های معنوی و مادی را صرف سخنان و کارهای فرا متن می‌کنند، فرمودند:

— گفتند تهاجم فرهنگی نیست. بعد که قبول کردند تهاجم فرهنگی هست، به دنبال بحث‌های ذهنی رفتند: «تهاجم یعنی چه؟»، «فرهنگ یعنی چه؟»، «فرهنگ چه چیزهایی را شامل می‌شود و چه چیزهایی را شامل نمی‌شود؟». ما به اینها چه کار داریم؟ نقل می‌کنند قدیم‌ها در

یک شهری، یک سینما درست کرده بودند. یک عده‌ای رفتند پیش عالم شهر که آدم گوشه‌گیری بود تا وادارش کنند که با این سینما مخالفت کند. گفتند: آقا! در این شهر سینما ساخته‌اند، شما یک اقدامی بکنید. عالم یک فکری کرده گفت: حالا ببینیم این سی‌نماست یا سی‌نماست یا سی‌نماست. کدام درست است؟!^۳

«شبیخون فرهنگی» کار خود را کرد و شعار «تحول و توسعه» جامعه را با فرهنگ منحط غرب گره زد و این موریانه لانه کرده در ساختار مدیریت، جزء لاینفک «سازندگی و توسعه» به شمار رفت. آن روز که رهبری انقلاب چنین هشدارهایی را می‌دادند، آنانی که از پنجره نگاه رهبری به تحول و پیشرفت جامعه می‌نگریستند، به خوبی فاجعه‌ای را فرا روی جامعه اسلامی نظاره می‌کردند که در آن قطار توسعه و سازندگی، توسط سوزن‌بانان معلوم الحال به روی ریلی می‌افتاد که ایستگاه آخرش همان منجلاب فرهنگ منحط «لیبرال - دمکراسی» بود.

اگر گفته شود بعد از آقای بازگان و دولت بنی‌صدر، دولت خاتمی اولین دولتی بود که با نام امام و خط امام، اپوزیسیون را داخل نظام کرد، بیراهه نرفته‌ایم

بهار ۱۳۸۶ (یک هشدار)

تجربه تلخ نادیده گرفتن هشدارهای رهبری در خصوص شبیخون فرهنگی و ایجاد انحراف در مسیر اصلی حرکت موجب به هدر رفتن سرمایه‌های مادی و معنوی و حاکمیت مدیریت غربگرا در عرصه‌ها و حوزه‌های گوناگون در کشور شد اما خوشبختانه تلاش‌های مخلصانه نیروهای دلسوز امام و انقلاب در سوم تیر و با روی کار آمدن دولت نهم به ثمر

منحط لیبرال - دموکراسی» به تصویر کشیدند که بی شک حاصل رهبری های پیامبر گونه امام راحل و معظم له و یاران با وفا و سازش ناپذیر این دو بزرگوار است. پرسش اینجاست: آیا «غریبه‌هایی که خود را در لباس خودی در همه جا داخل می‌کنند» و در طول ۱۶ سال دوران سازندگی و اصلاحات با نفوذ در بدنه نظام، مدیریت و تحول و پیشرفت را بامدل غربی به پیش بردند، اجازه خواهند داد تا مدیریت و پیشرفت، رنگ اسلامی به خود بگیرد؟

بهار ۱۳۸۶ (یک ادعا)

آقای خاتمی (رییس جمهور سابق) در سالن «اریکه ایرانیان» و در جمع اصلاح طلبان حاضر می‌شود. مراسم به مناسبت بزرگداشت دهمین سال دوم خرداد با حضور برخی از معاونین و وزرا و نیز کسانی چون، تاج‌زاده، بورقانی، ابطی و ... برگزار می‌شود. خاتمی بدون اشاره به حضور یکپارچه مردم در عرصه‌ها و حوزه‌های گوناگون از زمان پیروزی انقلاب تا به امروز، چون حضور حماسی مردم در انتخابات «قانون اساسی»، مبارزه با میلیشیاهای مسلح وابسته به بلوک شرق و عناصر وابسته به رژیم منفور پهلوی در اقصی نقاط ایران، همدلی و همراهی در آفرینش حماسه دفاع مقدس و ... که هر یک نماد «اتحاد ملی» و «انسجام اسلامی» بودند، از دوم خرداد به عنوان دومین نماد اتحاد ملی پس از ۲۲ بهمن یاد می‌کند و می‌گوید: «بدون هیچ تعصبی باید بگویم، هیچ‌گاه مانند دوم خرداد، صاحب اتحاد ملی نبوده‌ایم».

خاتمی بدون اشاره به وادادگی های سیاسی و فرهنگی دولت او در عرصه‌های داخلی و خارجی که منجر به ورود دشمنان در ساختار مدیریتی و از دست رفتن عزت ملی در خارج، چون برخورد منفعلانه در برابر تقسیم دریای خزر، کشته شدن دیپلمات‌ها در افغانستان، تضعیف وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی و سپاه پاسداران شد، مدعی می‌شود: «دوم خرداد

اشاره کردند که در حقیقت می‌توان از آن به عنوان «پل‌های تهاجم» دشمن یاد کرد؛ پل‌هایی که تحول و توسعه و پیشرفت را در مجاری غرب کانالیزه می‌کند و بستر را برای مدیران بیگانه مهیا می‌سازد. رهبری در این بیانات «نخنگان مرعوب» را مجرای ورود فرهنگ تسلیم‌پذیری در عرصه‌ها و

همان گونه که خاتمی نظریه توهم توطئه را از این مقاله و مقالات مشابه آن گرفت، مسئله شهروند درجه یک و دو را از مقاله چنگیز پهلوان از مجله دنیای سخن در زمستان ۱۳۷۴ و بحث گفت و گوی تمدن‌ها و رویکرد به جامعه مدنی را از مقالات مجله گفت و گو با مدیر مسئولی رضا تقفی، بحث رسیدن دوران تثبیت و قانونمندی و حاکمیت خردگرایی پس از پشت سر نهادن جنون انقلابی را از مهدی هاشمی معدوم و ... اخذ کرد

حوزه‌های گوناگون خواندند و فرمودند: «جنگ روانی یعنی چه؟ هدف جنگ روانی، مرعوب کردن است. کسی را می‌خواهند مرعوب کنند. ملت که مرعوب نمی‌شود. توده عظیم مردم که مرعوب نمی‌شوند؛ مسئولان را، شخصیت‌های سیاسی را، به قول معروف، خود ما نخنگان را، اینها را می‌خواهند مرعوب کنند؛ کسانی که قابل تطمیع‌اند. آنها را می‌خواهند.» رهبر انقلاب با بیان این نکته که «روز به روز لیبرال - دموکراسی و آبروی آمریکا، در دنیا و در نظر ملت‌ها دارد کم و کمتر می‌شود، در مقابل آبروی ایران اسلامی دارد بیشتر می‌شود». موقعیت کنونی «فرهنگ اسلام ناب محمدی (ص)» را در برابر «فرهنگ

نشست. دولت نهم می‌بایست تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را به گونه‌ای مدیریت کند که به شکل‌گیری دولت و کشور اسلامی و سرانجام تمدن اسلامی بیانجامد. رهبر معظم انقلاب بار دیگر جامعه اسلامی را متوجه دشمنان درونی و بیرونی کردند؛ اما آیا این «هشدار» رهبری نیز همانند هشدارهای معظم له در سال‌های گذشته به بوته فراموشی سپرده و بار دیگر به یک عبرت تاریخی تبدیل می‌شود، خود سخن دیگری است. اگر هشدار رهبری این بار به عبرت تاریخی بدل نشود «وضعیت نظام اسلامی» چگونه خواهد بود؟ آیا فرصتی باقی خواهد ماند؟ آیا صرف سرمایه‌های معنوی و مادی می‌تواند آب از جوی رفته را به سرچشمه بازگرداند؟ رهبر معظم انقلاب در روز اول فروردین ۱۳۸۶ در صحن حرم امام رضا (ع) و در جمع زائران و مجاوران آن امام همام با تشریح چشم انداز سال «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» و دعوت از مردم و مسئولین برای رساندن ایران اسلامی به جایگاه درخور شأن آن، تنبلی و نداشتن نشاط کاری، ناامیدی، خودخواهی‌های افراطی، بدبین بودن به دیگران، بدبین بودن به آینده، نداشتن اعتماد به خود را با عنوان «دشمن درونی» این ملت و از نظام سلطه بین المللی و شبکه صهیونیستی جهانی و دولت کنونی ایالات متحده آمریکا به عنوان «دشمنان خارجی» آن یاد کردند و فرمودند: «یک ملت باید دشمن را بشناسد، نقشه دشمن را بداند و خود را در مقابل آن مجهز کند».

تأکید همواره رهبری معظم انقلاب به مقوله «دشمن شناسی» بر کسی پوشیده نیست. این رهبر دوراندیش در سال ۱۳۷۸ نیز با اشاره به میدان آمدن دشمن با همه توان خود، خطاب به سنگربانان انقلاب فرمودند: «دشمن را خوب بشناسید. مبدا از شناسایی دشمن غفلت کنید. غریبه‌هایی که خود را در لباس خودی در همه جا داخل می‌کنند، اینها را بشناسید. دست‌های پنهان را ببینید!»

رهبر انقلاب در بیانات خود به نکته‌ای

توانست همه تهدیدها را که در آن زمان فراوان بود [۱؟] و هنوز هست، به فرصت تبدیل کند [۱؟].» ۹

همو با مقایسه‌ای غیر منصفانه مدعی می‌شود: «من ادعا می‌کنم و می‌توانم ثابت کنم که دارای با برنامه‌ترین دولت بعد از انقلاب بوده‌ام و منسجم‌ترین و سنجیده‌ترین و کارشناسانه‌ترین برنامه‌ها در بعد از انقلاب، در دولت‌ها، حاصل دوم خرداد بود.» ۱۰

زبان شهید رجایی بسته است، اما این که دولت‌های گذشته چگونه به این ادعا پاسخ خواهند داد، در جای خود محفوظ است، اما این که «خاتمی که خود را فردی فرهنگی (!!) می‌نامید، چگونه در شمار رجال سیاسی (۱؟) قرار گرفت و به خود اجازه داد تا «سکان سیاسی» یک انقلاب بزرگ، در سخت‌ترین مقطع تاریخی آن را به دست گیرد؟» پرسشی است که باید پاسخ داده شود. اگرچه در همان نحوه ورود او به «مدیریت فرهنگی» کشور و پیامدهای آن در عرصه سیاست و تقابل آن با آرمان‌های امام و رهبری، تأمل بسیار است.

گذشته، چراغ راه آینده است. مروری بر کارنامه برخی از مدیران یا همان نخبگان مرعوبی که راه را برای ورود بیگانگان باز کردند، می‌تواند جامعه را از تکرار آن روزهای تلخ باز دارد. چرا که گفته می‌شود «ملتی که تاریخ سرزمینش را نداند، مجبور است آن را تکرار کند.»

تأیستان ۱۳۶۸ (یک وزیر)

قطعنامه پذیرفته شده بود. جامعه فقدان امام را تجربه می‌کرد، اما در عین حال شک نداشت که جانشین خلف او سلامت حرکت نظام را در مسیر آرمان‌های امام تضمین می‌کند. نیاز به سازندگی پس از هشت سال دفاع مظلومانه مردم، دولت را به سمت «شعار سازندگی» کشاند، اما در همان آغاز، تیمی که از سوی رئیس دولت سازندگی سکاندار حرکت سازندگی شدند، واکنش‌هایی را از سوی محافل مؤمن و معتقد به نظام در پی داشت.

گذر زمان ثابت کرد که این دغدغه‌ها و نگرانی‌های دلسوزان انقلاب و آرمان‌های امام بی‌مورد نبوده است.

چهار وزارتخانه کلیدی به دست چهار نفری سپرده شد که از نظر نوع تفکر و مشی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مشترکات بسیاری داشتند: عبد... نوری بر کرسی وزارت کشور و محسن نوربخش بر صندلی وزارت اقتصاد تکیه زدند. مصطفی معین هم با رفتن به ساختمان وزارت آموزش عالی، پنجره اتاقش را رو به وزارت ارشاد گشود که سیدمحمد خاتمی در آن مشغول به ورق زدن پرونده نویسندگان و هنرمندانی بود که هرگز با اسلام و امام و پابرهنگان همیشه تاریخ، سر آشتی نداشتند. سخت‌ترین و کلیدی‌ترین وظیفه بر عهده سیدمحمد خاتمی بود، چرا که هر اتفاقی که قرار بود به نام تحول در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... صورت گیرد، بستگی به فرهنگ و به عبارتی دیگر، تغییر در بینش و نگرش مردم داشت و این امر نیز به تبع، نیازمند جسارت و شجاری بود تا در آن، نویسندگان و هنرمندان معلول الحال، بستر تغییر ذائقه مردم را فراهم سازند. از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۷۲ سیدمحمد خاتمی چنان بستری برای افراد و افکاری خاص مهیا کرد که نمونه آن را در مقیاس بزرگ‌تری تنها در دوران ریاست جمهوری او می‌توان مشاهده کرد.

در کنار پرده‌داری‌ها و بی‌عفتی‌های به تصویر کشیده شده در رمان‌ها و داستان‌های چاپ شده توسط مجریان برنامه‌های خاتمی در وزارت ارشاد اسلامی و افزون خواهی‌های مطرودین عرصه فرهنگ و هنر، آنچه که برای تیم هدایت کننده‌ای که با گذشتن از پلی به نام «خاتمی» مهم بود، رفتن به سوی ستون خیمه‌ای بود که امام راحل آن را بر پا کرده بود؛ یعنی «ولایت فقیه» و تعبد مردم نسبت به پذیرش سخنان مقام «ولایت» و «مرجعیت». چرا که با وجود ولایت، هرگونه تحول و توسعه غربگرا غیر ممکن می‌نمود. از این رو از میان تمام روزنامه‌ها و مجلات

گوناگون در عصر وزارت خاتمی، مجله «کیان» که در سال ۱۳۷۰ متولد شد، برای آنان اهمیتی بیش از مجلات دیگری چون «ایران فردا» و «کلک» و «نگاه نو» داشت؛ هر چند که آنان نیز مانند قطعات پازل، کامل کننده تابلویی بودند که در یک جمله «دوست دشمن و دشمن دوست، جلوه داده می‌شد.»

حلقه کیان که با تحریریه کسانی چون عبدالکریم سروش، اکبر گنجی، مجتهد شبستری و کسانی چون سعید حجاریان که با نام مستعار «جهانگیر صالح‌پور» شکل گرفته بود، با طرح مباحثی چون «پلورالیسم»، «قبض و بسط تئوریک»، «عقل و آزادی» و «نقد مرید و مرادی» بستر قداست زدایی از ستون خیمه انقلاب را بر عهده گرفتند تا به موازات تربیت مدیرانی «ولایت گریز» ذائقه مردم را نیز نسبت به جایگاه ولایت تغییر دهند.

آبان سال ۱۳۷۰ شماره اول «کیان» با مقاله‌ای از سروش تحت عنوان «تقلید و تحقیق در سلوک دانشجویی» به چاپ رسید که مدیران آینده‌کشور را چنین

دولت نهم می‌بایست تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را به گونه‌ای مدیریت کند که به شکل‌گیری دولت و کشور اسلامی و سرانجام تمدن اسلامی بیانجامد

مورد خطاب قرار داد: «آنچه که امروز اسلام فقه‌ای القا می‌کند، دینی است که گویی گوهر دین در تقلید و تفقه خلاصه می‌شود. در اینجا هم مجال گفت و گو میان مقلد و مجتهد نیست، اما آنچه جوان جست‌وجوگر ما در دوران قبل از انقلاب با آن روبرو بود، این چهره از دین نبود؛ آن چهره‌ای بود که راه می‌داد به پرسیدن، راه می‌داد به بحث و چون و چرا کردن. و این است آن که امروز جا بر آن تنگ شده

است» ۱۱.

در آنالیز کردن این تعبیر سروش که «... عوام همواره مقلد بمانند و رهبران، همواره آنان را در مقام مقلدی و مریدی نگاه دارند»^{۱۲}، بنیان‌های فکری مدیران «دولت اصلاحات» بیش از پیش نمایان می‌شود که ثمره «کاشت‌های» خاتمی و دوستانش در «هشت سال سازندگی» بود. «شریعت ستیزی»، «ایمان گرایی مسیحیت» «اجتهاد برای جوانان» و «جوان زدگی» و ... علف‌های هرزی بود که در «دولت خاتمی» به بار نشست و در حقیقت، بستری بود که «خاتمی» برای کسانی چون سروش در «دولت سازندگی» فراهم کرد. همسویی بخش «فرهنگ» با «اقتصاد» و «سیاست» در این دوره به ورود مدیران آن سوی آب هم منجر شد. این همسویی و هم پوشانی تا بدانجا پیش رفت که مرحوم سید احمد خمینی، با حمایت از مواضع رهبری در مقابل روند تطهیر پیشینه افراد و تزییق آنان در عرصه‌ها و حوزه‌های گوناگون موضعی تند در پیش گیرد. آنچه بیش از هر چیز دیگری مرحوم سید احمد را در کنار تطهیر پیشینه افراد معلوم الحال نگران می‌کرد، تخریب چهره امام و مبانی فکری امام به نام امام بود. مرحوم سید احمد خمینی در موضع‌گیری خود می‌گوید: «تأسف آورتر اینکه باز می‌گویند در خط امام حرکت می‌کنیم. ما به چه قیمت می‌خواهیم سرمایه‌داران فراری را وارد وطن کنیم؟ به قیمت از دست دادن حزب ... و دلسردی نیروی انقلابی؟! سرمایه‌داران فراری، عناد و کینه با نظام دارند و هرگز به فکر این مردم مظلوم نخواهند بود. پس این همه مصائب مردم ما در طول ۱۳ سال انقلاب اسلامی برای چه بود؟ شما به چه عنوانی دست از خط روشن و بی ابهام امام می‌کشید و جلسه با لاجوردی‌ها و برخوردها که همیشه از مغفورت‌ترین‌ها نزد ملت هستند، برگزار می‌کنید؛ آن هم در شرایطی که رهبر معظم انقلاب اسلامی به عنوان یکی از شاگردان زنده امام، توصیه اکید برای ادامه مبارزه آشتی‌ناپذیر با دشمنان انقلاب و نظام

آمریکای جنایتکار دارند و حتی کشته شدن در راه مبارزه با آمریکا را شهادت می‌دانند؟ این چه سیاست غلطی است که ما در کنار سرمایه‌داران مقیم آمریکا قرار بگیریم که می‌خواهیم به مردم خدمت کنیم! مردم ما حتماً این خدمت را نمی‌خواهند.»^{۱۳}

مرحوم سیداحمد خمینی رحمته در موضع‌گیری هوشمندانه و روشن‌گرانه نسبت به روند غرب‌گرایی و «تعرب بعد الهجرة» هشدار دادند که به نام تحول و توسعه و آزادی صورت می‌گرفت: «انقلاب ما اصلاً ارزشش به مقابله با ظلم و جور ظالم است. اگر شما دفاع از محرومین را



دفاع از انقلابیون دنیا را در متن انقلابتان نداشته باشید، اگر جنگ با استکبار را در متن انقلابتان نداشته باشید، انقلاب، دیگر انقلاب اسلامی نیست، بلکه چیز جدیدی است که فرقی هم بین آن و شاه نخواهد داشت؛ چه ما باشیم چه شاه باشد! اگر ما محتوای انقلابمان را از این مسایل خالی کنیم، دیگر انقلابی نیست؛ حکومتی می‌شود نظیر سایر حکومت‌ها.»^{۱۴} مرحوم سیداحمد خمینی برای «نخبگان» و «متخصصین» ویژگی‌هایی را برشمردند که درست نقطه مقابل دیدگاه‌های خاتمی

و نوریبخش و ... بود: «دعوت از نخبگان و متخصصین در شرایطی می‌تواند گره‌ای از مشکلات نظام و انقلاب باز کند که مبتنی بر اعتقادات و ارزش‌های اسلامی نظام باشد. اگر این گونه باشد، هیچ آدم عاقلی با آن مخالف نخواهد بود. شاخص ما در این زمینه باید عمل به معیارهای انقلابی و اسلامی باشد.»^{۱۵}

یکسان انگاری ادیان و ترویج پلورالیسم از سوی مطبوعات، قداست‌زدایی و ولایت ستیزی از سوی افراد معلوم الحال، ولنگاری و اباحه‌گری در حوزه هنر و ادبیات... موجب شد تا رهبری خواستار پایان دادن به الینه شدن انقلاب و ارزش‌ها و به میدان آمدن غیرتمندانه مردم در صحنه شوند و در نماز جمعه (مورخ ۱۳۶۸/۷/۲۸) چنین فریاد برآوردند:

— نگذارید احساس غیرت انقلابی و تکلیف در مقابل انقلاب، در دل‌های شما ضعیف بشود و فرو بنشیند. مثل کسی که از خانواده و حرم و ناموس خود دفاع می‌کند، از انقلاب و ارزش‌ها و دستاوردهای آن، همین‌طور دفاع کنید. زن و مرد و پیر و جوان، در هر شغلی از شغل‌ها که هستند و در هر گوشه‌یی از این کشور که زندگی می‌کنید، فرق نمی‌کند، بدانید که این انقلاب آسان به دست نیامده است. خون دل‌ها خوردند، خون‌ها ریخته شد و کمک‌ها و فیوضات عظیم الهی شامل حال این مردم شد تا این دستاورد عظیم به دست آمد. این‌طور نیست که مردم و ما بنشینیم نگاه کنیم که کسانی ارزش‌های انقلاب را تاراج کنند و یا به آنها اهانت نمایند و آنها را سبک بشمارند. نه. ارزش‌های انقلابی و دستاوردهای انقلابی و فضای اسلامی جامعه، ناموس همه آحاد مردم ماست و از آن غیرتمندانه و با کمال قدرت دفاع می‌کنیم و باید بکنیم. دشمن نباید بتواند با ترویج فرهنگ فساد، هر نوع فسادی، چه فسادهای مربوط به شهوات جنسی و چه فسادهای مالی و چه انواع و اقسام فسادهای اخلاقی و عملی دیگر، این انقلاب را از درون بپوساند. یکایک شما زن و مرد، باید مثل آن جوان شجاع



و غیرتمندی که در برابر خانه و حریم و خانواده و موجودی خود سینه سپر می‌کند و از آن دفاع می‌کند، از انقلاب و اسلام و مسئولان و دستاوردها و ایمان اسلامی تان دفاع کنید و در مقابل کسانی که به آن هجوم می‌ورزند، بایستید. ۱۶.

بهار ۱۳۷۲ (یک استعفا)

«مدیریت اقتصادی» دولت سازندگی در سایه سار «مدیریت فرهنگی» نسخه‌های غربگرا را یکی پس از دیگری به مرحله اجرا درمی‌آورد. توهین‌ها به مقدسات و تضعیف مبانی انقلاب توسط مطبوعات مورد حمایت وزارت ارشاد که کم‌کم در میان مردم مؤمن و انقلابی به «وزارت اضلال» تغییر نام یافته بود، کاسه صبر مردم را پر کرد. اینجا بود که برخی از حرکت‌های تند، چون اشغال دفتر مجله «دنیای سخن» و حمله به کتابفروشی «نوس»، به بهانه‌ای برای مطبوعات زنجیره‌ای آن دوره مبدل شد تا جایی که همقطاران آنان حتی با تیر درشت از «بمب‌گذاری در دفتر برخی از مجله‌ها خبر دادند» و با مظلوم‌نمایی، فریاد سلب آزادی سر داده و وزیر ارشاد وقت را در دالان از پیش ساخته خود قرار دادند. خاتمی که بعدها در دوران ریاست جمهوری با حرکت‌های غربگرایانه خود ثابت کرد، فردی کاملاً احساس‌ساز است و چون آقای منتظری، مظلوم‌نمایی چند نفر معلوم الحال و توصیه‌های افراد فتنه‌انگیز، او را به رویارویی با نظام سوق می‌دهد، در آن مقطع در واکنشی کاملاً احساس‌ساز و نوشتن استعفا نامه‌ای احساس‌ساز تر، ثابت کرد که حتی قبای وزارت ارشاد نیز بر تن او گشاد است؛ هر چند که آن روزها برخی بر این باور بودند خاتمی که در جایگاه «متهم» قرار داشت، با این حرکت خود، در فراری رو به جلو، خود را در جایگاه «مدعی» نشاناند و نظام را بدهکار خود کرد (۱۴).

خاتمی در روز «سوم خرداد» ۱۳۷۲ یعنی درست روز فتح بزرگ مردم ایران استعفا داد و وعده داد که برای آنچه که او مبارزه با تحجر و واپس‌گرایی می‌نامید، در

موقعیتی تازه باز خواهد گشت؛ خاتمی در استعفا نامه خود بدون اشاره به هتاکی‌های مطبوعات به اسلام و انقلاب و امام، بدون عذرخواهی از مردم به نکاتی اشاره کرد که لیخند رضایت بر لبان هتاکان به اسلام و امام نشاناند و قلب همه آفرینندگان حماسه «سوم خرداد» و خانواده‌های شهدای خرمشهر را شکست و گفت:

«... ظاهر بینان تنگ حوصله، حتی به قیمت تعطیلی اندیشه و نفی آزادی‌های مشروع و قانونی که نتایج سهمگین و ویرانگری را به بار خواهد آورد، رونق فرهنگی را بر نمی‌تابند. متصدیان امور باید انتقادات را حتی اگر با بی‌انصافی و نامهربانی و حتی تهمت [!؟] همراه باشد، با سعه صدر تحمل کنند و از این راه، شیوه با همدیگر زیستن و خود را عقل کل ندانستن بیاموزند. اندیشه جز با اندیشه برابر نهاد معنی نمی‌شود و میان اندیشه‌ها و آراء، تنها دلیل و برهان و منطق و انصاف است که باید حاکم شود. شکستن همه مرزهای قانونی، شرعی، اخلاقی و عرفی در مقابله با مخالفان، فضایی ناسالم و آشفته پدید می‌آورد و موجب دلزدگی و عدم امنیت اندیشمندان و هنرمندان می‌شود. مجموعه شرایط به گونه‌ای است که از ادامه خدمت معذورم و ترجیح می‌دهم وظیفه دینی و انقلابی و انسانی خود را در مقابله با جمود و تحجر و واپس‌گرایی که آن را بزرگ‌ترین آفت حکومت و نظام به قدرت رسیده دینی می‌دانم، در موقعیتی تازه و به صورتی دیگر انجام دهم. ۱۷»

خاتمی با «فرهنگ» جهاد و شهادت خدا حافظی کرد، در حالی که متن استعفاش کپی برداری از نگاه نویسندگان مطبوعات زنجیره‌ای آن دوره بود. تأثیرپذیری خاتمی در این استعفا نامه از مقاله «مجید محمدی» که در آذر ماه ۱۳۷۰ در نگاه نو تحت عنوان «نظریه توطئه» مطرح کرده بود و در آن از نتایج سرکوب اندیشه، سلب امنیت از جامعه و تلاش برای ترساندن از بیگانه و ... سخن گفته شده بود، بیش از دیگر نویسندگان بود.

آقای خاتمی دوران وزارت و پس از آن

در دوم خرداد ثابت کرد که نه تنها به پلی برای انتقال اندیشه‌ها و آراء آنان در بین عامه مردم مبدل شده، بلکه به دیوار امضاء یادگاری آنان نیز تبدیل شده است؛ طوری که می‌توان گفت: همان گونه که خاتمی نظریه «توهم توطئه» را از این مقاله و مقالات مشابه آن گرفت، مسئله «شهروند درجه یک و دو» را از مقاله چنگیز پهلوان از مجله «دنیای سخن» در زمستان ۱۳۷۴ و بحث «گفت و گوی تمدن‌ها» و رویکرد به «جامعه مدنی» را از مقالات مجله «گفت و گو» بامدیر مسئولی رضا تقفی، بحث رسیدن دوران تثبیت و قانونمندی و حاکمیت خردگرایی پس از پشت سر

شهید محلاتی:

**آقای مهاجرانی! شما اهل ذوق
شاعرانه هستید و الحق ذوق
شما در انتخاب سوژه برای آبرو
بردن اشخاص هم، بسیار عالی
است و باید به شما تبریک
گفت، ولی خوب است این ذوق
را درباره دشمنان انقلاب به کار
گیرید، نه دوستان خود**

نهادن «جنون انقلابی» را از مهدی هاشمی معدوم و ... اخذ کرد.

در همان روزها لحن استعفا خاتمی در محافل نیروهای آگاه و دلسوز نسبت به نظام به لحن آقای منتظری در نامه به امام راحل^ع مقایسه می‌شد که در آن، همان مطالبات آقای منتظری، چون بازگرداندن لیبرال‌های خود فروخته و بازنگری در اصول نظام به چشم می‌خورد. همان روزها بسیاری ضرورت برخورد و مقابله تند دانشگاهیان و حوزویان و عموم مردم را در مقابل این ادبیات خاتمی خواستار شدند، اما بنا به دلایلی فرصت این برخورد از نیروهای انقلابی گرفته شد. خاتمی در مراسم تودیع خود و آغاز به کار آقای

کشور و داخل کشور را وارد نظام کند و اگر گفته شود بعد از آقای بازرگان و دولت بنی صدر، دولت خاتمی اولین دولتی بود که با نام امام و خط امام، اپوزیسیون را داخل نظام کرد، بیراهه نرفته ایم.

چراغ سبزه‌های این جریان به اپوزیسیون داخل و خارج از نظام باعث شد تا هوشنگ احمدی در کنفرانس سیرا به صراحت بگوید: «توصیه می‌کنم جریان‌های خارج از کشور با مسئولان با نفوذ ایران تماس



برقرار نمایند تا اوضاع را مطابق میل خود تغییر دهند و موجب استحاله تدریجی جمهوری اسلامی شوند.» ۲۱ همچنین احمد مدنی از عناصر ضد انقلاب نیز طی مصاحبه‌ای با مجله رایگان اظهار داشت: «در ایران تحول ۱۸۰ درجه‌ای رخ نخواهد داد، مگر این که نزدیک‌ترین راه را انتخاب نموده و آن رسوخ در بدنه نظام است.»

۲۲

خاتمی و دوستانش که آغوش خود را به سوی هر فرد و فکری در داخل و خارج می‌گشودند، هرگز حاضر نشدند حتی به پرسش‌های دلسوزان انقلاب پاسخ دهند که نگران مدیریت آینده کشور بودند؛ تا جایی که برخی از مطبوعات منتقد به حرکت فرهنگی خاتمی و چشم انداز دولت آینده او، مجبور شدند با طرح پرسش‌های خود

همشهری، مصوبه شورای انقلاب فرهنگی را نزد رهبری معظم انقلاب می‌برد و از آنچه به نام تحول و توسعه و پیشرفت نامیده می‌شود، لب به گلایه می‌گشاید.

حجت الاسلام رحیمیان در بهار سال ۱۳۷۶ می‌گوید:

ما وقتی که مشاهده کردیم در مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی در ارتباط با نامگذاری خیابان‌ها و اماکن، حتی اشاره‌ای به نام شهدا نیست. بنده مصوبه را برداشتم بردم خدمت مقام معظم رهبری و وقتی که ایشان متوجه شدند به شدت متأثر شدند و بلافاصله از طرف ایشان مکاتبه‌ای شد به مقام مربوطه و دستور دادند و فرمودند که ضمن استغفار از این غفلت، در یک بخشنامه جداگانه‌ای این مطلب گنجانده شود. ... گاهی در گوشه و کنار احساس می‌شد که سعی می‌شود عناصری سعی کنند تا یاد و نام شهدا را از چهره شهر پاک کنند. با تذکراتی که داده شد، مسأله منتفی شده و از آن جلوگیری شد. ... در روزنامه همشهری، یک مقاله‌ای در صفحه گزارش چاپ شده بود. چندی پیش راجع به نامگذاری کوچه‌ها و خیابان‌ها انتقاد شده بود و انتقاد کرده بودند، بعد هم نوشته بود که از چند نفر نیز سؤال شد که همه نیز تقریباً از وضعیت ناراضی بودند. البته آنجا اسمی از نام شهدا نبرده بود، ولی نفس طرح این که اصلاً وضعیت موجود مورد رضایت نیست، القای این مطلب می‌کرد، اصلاً غیر قابل قبول است که مثلاً ۴۶ نفر به طور اتفاقی مورد سؤال قرار می‌گیرند و صد در صد آنها یک جواب دهند: یا دروغ گفته‌اند و یا همه اینهایی که از آنها سؤال شده است، ضد انقلاب بوده‌اند. در هر صورت ما از القای این مطلب احساس خطر کردیم. چرا که می‌خواست زمینه‌سازی غیر مستقیم و آرام آرام داشته باشد برای زدودن نام شهدا و نورانیت نام شهدا از چهره شهر تهران و این که اثری باقی نگذارد. ۲۰

کاشت‌های خاتمی و دوستانش، دشمنان بیرونی را تا بدانجا پر جرات کرد که آنان در صدد برآمدند تا اپوزیسیون خارج از

لاریجانی، پس از سخنرانی کسانی چون عطاء... مهاجرانی، خواستار چیزی شد که بعدها سر لوحه برنامه‌های مدیران او در دوم خرداد شد. او گفت: «عالمان روشن ضمیر باید شجاعت، شکستن قالب‌های تنگ عادات ذهنی را که رنگ تقدس یافته و مطلق شده، به هم رسانند.» ۱۸

خاتمی با ساختمان وزارت ارشاد خداحافظی کرد، اما تیم او در عرصه‌های هنر و ادبیات به فعالیت خود ادامه دادند و با حمایت دولت سازندگی، حرکتی شجاعانه در شکستن قالب‌های تنگ عادات ذهنی که رنگ قداست به خود گرفته بود(!!) را دنبال کردند و تا بدانجا پیش رفتند که حتی «مجله آفتابگردان» به مدیر مسئولی کرباسچی که تمام انرژی خود را صرف تغییر ذائقه دانش آموزان و تبلیغ اندیشه خاتمی در آستانه انتخابات دوم خرداد کرده بود، بر آن شد تا از قافله هتاک‌های نسبت به آنچه که برای مردم مقدس شمرده می‌شد باز نماند؛ جالب اینجاست که سردبیر این مجله، چند روز قبل از حریم شکنی با گلایه از نداشتن امکانات مالی (!!) و مستقل خواندن مجله خود اظهار داشته بود که «نشریه‌های مستقل همیشه باید نگران این باشند که روزی تعطیل شوند.» ۱۹

«آفتابگردان» ابتدا در تاریخ ۷۶/۲/۱۱ و سپس در تاریخ ۷۶/۲/۲۴ همزمان با بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع مسئولان صدا و سیما به صورتی طنز با بی‌احترامی و بی‌ادبی مطلبی را تحت عنوان «حمایت قرص و محکم خبرچین از عملکرد صدا و سیما» به چاپ رساند که همین امر موجب شد تا پیش بینی سردبیر آن در تعطیلی آن به حقیقت پیوندد تا برگی دیگر از مظلومیت (!!) خود را برای جوسازی علیه رقبای خاتمی به دست آورد.

درست در همین ایام بود که حجت الاسلام رحیمیان با انتقاد شدید از احیای پرسپولیس تخت جمشید و به فراموشی سپرده شدن «نام شهیدان» و موضع‌گیری‌های مغرضانه روزنامه



در مجلات و روزنامه‌ها سخن خود را به گوش او برسانند. ماهنامه صبح، یکی از آن دسته بود که چنین نوشت:

جناب آقای خاتمی! بعضی از اظهارات شما در باب «دین و معرفت دینی» به شدت مشابه و بعضاً عین تعابیر دکتر سروش است. فی المثل شما در یکی از سخنرانی‌هایتان گفته‌اید: «یکی از مشکلات عمده جامعه دینداران، سرایت دادن اطلاقی است که در ذات دنیاست به برداشت انسان از دین که امری نسبی است، می‌باشد» و یا آنکه گفته‌اید «شما می‌گویید مبنای گذشته ما حق است و ما حق را از دست نمی‌دهیم. بنده می‌گویم کدام حق؟ لابد می‌گویند اسلام. بنده سؤال می‌کنم کدام اسلام؟ اسلام بوعلی سینا یا اسلام غزالی؟ اسلام صلاح الدین ایوبی یا اسلام ابن عربی؟ اسلام اخوان الصفا یا اسلام سربداران؟ اسلام اهل حدیث جمود یا اسلام کسانی که برای عقل هم اعتبار قائلند؟ اسلامی که همه چیز آن در فقه خلاصه شده است یا اسلامی که فقه را پوسته دین می‌داند و حقیقت دین را ورای این پوسته می‌داند؟ اسلام عرفان؟ کدام حق؟ می‌بینید که تلقی‌های مختلفی از حق وجود دارد. «حق یعنی برداشت‌های ما از دین که حالا بخواهیم چون پدران ما برداشت خاصی از دین داشته‌اند و براساس آن یک تمدنی ساختند، ما سفت و سخت بچسبیم که باید گذشته را برای حق

حفظ کنیم؟» و یا اینکه در جایی گفته‌اید: «یکی از ثمرات انقلاب اسلامی این بود که سؤال‌هایی را نسبت به اصل دین در اذهان ایجاد کرده است» و البته شواهد دیگری از این دست، فراوان در اظهارات یا نوشته‌های شما وجود دارد. اکنون سؤال این است که شما این تشابه نظری را با دیدگاه‌های فردی که رسماً مدافع سکولاریسم و مروج الحاد است و اخیراً هم نظرش مورد توجه و حمایت شورای روابط خارجی آمریکا قرار گرفته است، چگونه توجیه و تفسیر می‌کنید؟ ضمن این که ما مطمئنیم شما مایل نیستید در کنار و همفکر با آقای سروش قلمداد شوید و به ویژه، اخیراً هم بر این نکته مثبت و مهم تأکید فرموده‌اید که یکی از آفات را «اندیشه‌ها و روش‌هایی می‌دانید که به لابی‌گری فکری و عملی، به خصوص در میان نسل جوان بیانجامد». ... در کنار برخی از طیف‌های خودی مثل مجمع روحانیون و کارگزاران، برخی از عناصر و طیف‌های مسئله‌دار و معاند و نیز مثل مسعود بهنود (قلمزن وابسته رژیم گذشته و معاند پس از انقلاب و مخبر رادیو بی.بی.سی) و وابسته عزت ... سحابی (از طیف لیبرال‌ها و نهضت آزادی) و پرویز ورجاوند (عضو جبهه ملی) از شما حمایت کرده‌اند. فکر نمی‌کنید لازم باشد از این افراد تبری جسته و موضع خودتان را صریحاً در برابر آنها اعلام نمایید؟۲۳

بهار ۱۳۷۶ (یک عبرت)

عوامل گوناگونی دست به دست هم داد تا دوم خرداد خلق شود. همان روزها غرب‌گرایان داخلی و حامیان آنان در خارج از کشور از آن به یک «تحول اجتماعی» یاد می‌کردند. آنان گمان می‌کردند همان گونه که برخی اندیشه و عمل خود را به دست آرایشگران غربی سپرده‌اند و مفاهیم دینی و انقلابی را آن گونه که آینهٔ عموسام می‌خواهد پیرایش می‌کنند، مردم نیز عوض شده‌اند، اما گذر زمان ثابت کرد آنچه در دوم خرداد رخ داد یک «اتفاق تاریخی» بود، نه یک «تحول اجتماعی».

مردم که در اعتراض به سیاست‌های غلط اقتصادی و حضور برخی افراد در برابر برخی از وزارتخانه‌ها به خاتمی رأی داده بودند به یکباره با لیست وزرای پیشنهادی خاتمی روبرو شدند؛ آش همان آش بود و کاسه همان کاسه؟! بستهٔ تحول و توسعه و پیشرفت غربی در همه عرصه‌ها و حوزه‌ها با رویانی از «گفت و گو». «متهمین» بار دیگر در جایگاه «مدعی» نشستند و چنان تیغ فرا جناحی از نیام کشیده شد که نیروهای ارزشی توان نفس کشیدن نداشتند.

از حق نگذریم که «تهاجم سیاسی» و «شبیخون سیاسی» و سرانجام «قتل عام سیاسی» از سوی دولت‌مردان اصلاحات، نتیجهٔ نشنیده گرفتن هشدارهای رهبری درباره «تهاجم فرهنگی»، «شبیخون فرهنگی» و «قتل عام فرهنگی» بود و این سنت الهی بود که هر مدیری به اوامر رهبری گوش ندهد و هر مدیری که با



بهبانهای بنی اسرائیلی به وظیفهٔ خود عمل نکند، سرنوشتی بهتر از عزل نداشته و ندارد.

خاتمی در مجلس با بیان این نکته که تفکر مهاجرانی تفکر من است، مهاجرانی را بر کرسی وزارت نشانند که دارای ویژگی‌ای بود که شهید محلاتی در نامه‌ای به او در سال ۱۳۶۲ پس از بی‌حرمتی مهاجرانی به یاران امام و مصوبه شورای نگهبان به او گوشزد کرده بود: «برادر

**بر کسی پوشیده نیست
عائله ۱۸ تیر برآیند مدیریتی
بود که مرز بین خودی و غیر
خودی را از میان برداشت و
ضمن نادیده گرفتن هشدار
رهبری نسبت به عواقب نفوذ
دشمنان در صف دوستان
انقلاب، نظام را با چالشی جدی
روبرو ساخت**



مجله که جوانان با در دست گرفتن آن همزمان با آشنا شدن با آخرین سایت‌های هنر پیشگان و خوانندگان و نویسندگان غربی، حرکت‌های نظام مقدس اسلامی را در عرصه‌ها و حوزه‌های گوناگون به نقد می‌کشاند و با کنایه و گاه صریح، فضایی پر از یأس و ناامیدی در اذهان جوان امروزی به تصویر می‌کشد، در نگاه خاتمی، چراغ روشنایی در دل شب یلداست. خاتمی در زمستان سال ۱۳۸۵ در جمع سردبیر، نویسندگان و دست‌اندرکاران این مجله می‌گوید: «درباره چلچراغ هم صحبت بکنم. اگر شب تاریک است، چراغ یک نسبتی با شب دارد و شب را روشن می‌کند. طبعاً چلچراغ خیلی نور و روشنایی بیشتری دارد و چلچراغ متناسب با شب یلداست. اگر شب یلدا طولانی‌ترین و تاریک‌ترین شب سال است، چلچراغ با آن متناسب است. یعنی در دل شب و در دل تاریکی، برافروختن چراغ معرفت، چراغ دانش، چراغ انس، با آشنایی و مهریانی انسان‌هاست و به خصوص جوان‌ها با یکدیگر است و از این جهت یک نسبت با شب یلدا و شب دارد و نیز با روشنگری و با جوانان عزیز که چراغ‌های خود چلچراغند. و نور اصلی را چلچراغ از آنجا می‌گیرد. پس بنابر این می‌بینید که مناسبت‌ها چقدر با هم نزدیک و زیبا شده. پس به شما تبریک می‌گویم. و تبریک می‌گویم به دست‌اندرکاران چلچراغ عزیز، به خصوص برادر دانشمند و عزیزم جناب آقای [نام سردبیر] که این فرصت را برای شما فراهم آورده و فقط من باید حسرت بخورم و ناراحت باشم که چرا در جمع شما نیستم و امیدوارم که این را بتوانم جبران بکنم.» ۲۵

این حسرت خاتمی که چون سال گذشته توفیق آن را نیافت تا در شب چلچراغ (!!) حضور پیدا کند هم بی‌مورد نبود، چرا که در آن شب به ابطحنی نشان «نوآوری»، به محمد قوچانی «نشان جسارت» و ... عطا شد.

مجله «آفتابگردان» که با همین تیم و همین حامیان در آستانه انتخابات

تساهل و تسامح آغاز شد؛ به نام «توهم توطئه»، «گفت و گو»، «انتقادپذیری» و «آزاد اندیشی»، تمام پدافندها از نقاط کلیدی و حساس نظام برداشته شد تا چتر بازان دشمن، بدون هیچ مانعی فرود آیند. جالب اینجاست که وقاحت دشمن تا بدانجا رسید که برخی از این چتر بازان، بدون عوض کردن لباس غیر خودی و با همان یونیفرم دشمن، آزادانه در مراکز دولتی حضور پیدا کردند و به پیشینه نفرت بار خود نیز می‌بالیدند.

تاریخ انقلاب، تلخ‌ترین روزها را در کام مؤمنان و یاوران واقعی امام و رهبری سپری کرد؛ روزهایی که با نیشخند برخی همراه بود که هرگز به اسلام و انقلاب و امام ایمان نیاوردند؛ اما سرانجام، پیروان امام و رهبری ثمره صبر و تلاش خود را در سوم تیر برداشت کردند.

بهار ۱۳۸۶ (یک نقشه)

رهبر معظم انقلاب بار دیگر بر مسئله «دشمن شناسی» تأکید و از «نخبگان مرعوب» به عنوان پل‌های تهاجم دشمن یاد می‌کنند. دشمن که در صدد برهم زدن آرایش وحدت و همدلی مردم در راستای نیل به پیشرفت و تحول در سایه سار «قرآن و عترت» است، به دنبال «نخبگان» است که با پل قرار دادن آنان به اهداف از پیش تعیین شده خود نائل آید. دانشگاه‌ها به عنوان مرکز محوری نظام اسلام در تحولات آینده اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در نوک پیکان این تهاجم قرار دارند؛ هر چند که ایجاد نافرمانی مدنی در اقشار و اصناف گوناگون نیز در دستور کار آنان است.

مجله «چلچراغ» به سردبیری همان سردبیر مجله «آفتابگردان» که در آستانه دوم خرداد به جرم توهین تعطیل شد و نقشی محوری در بستر سازی فرهنگی برای خاتمی داشت و همواره از او به «مردی با عبای شکلاتی» یاد می‌کند، در جایگاه تعریف شده خود حرکت می‌کند و مورد حمایت شدید «خاتمی»، «رمضان‌زاده»، «ابطحنی» و ... است. این



عزیز، آقای مهاجرانی! یکی از خطراتی که جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند، همین است که انسان دم از ولایت فقیه بزند، ولی از طرف دیگر، خود را مجتهد دانسته و تسلیم مطلق قوانین ولایت فقیه نباشد. هر کس مطابق عقیده و سلیقه او نظر داد، بپذیرد و هر کس مخالف او نظر داد، رد کند... دوست عزیز، آقای مهاجرانی! شما اهل ذوق شاعرانه هستید و الحق ذوق شما در انتخاب سوژه برای آبرو بردن اشخاص هم، بسیار عالی است و باید به شما تبریک گفت، ولی خوب است این ذوق را درباره دشمنان انقلاب به کار بگیرید، نه دوستان خود.» ۲۴

ویژگی بازکردن آغوش به روی بیگانگان و دست رد زدن بر سینه دوستان، حدیث تلخ آنانی شد که عزت را نزد دشمنان و پیشرفت و توسعه و تحول را در دامن فرهنگ و اقتصاد و سیاست غرب جست‌وجو کردند؛ تیم تابستانی سال ۱۳۶۸ در سال ۱۳۷۶ باز گشتند: «معین»، «عبدالله نوری» و تیم اقتصادی دولت سازندگی مشغول به کار شدند و نزدیک‌ترین فرد از نظر فکری به جای خاتمی در وزارت ارشاد نشست.

فعالیت‌های پیدا و پنهان برای حاکم کردن فرهنگ لیبرال _ دمکراسی با شعار



دوم خرداد ۱۳۷۶ به قداست شکنی از رهنمودهای رهبری پرداخت، به موازات رهنمودهای رهبری در آغاز سال و دعوت جامعه به همدلی در مقابل دشمن، درست در فروردین ۸۵ نافرمانی مدنی را در بین دانشجویان کلید زد. این مجله با پیدا کردن مرگ چند دانشجو که در بین قشر صدها هزار نفری دانشجویان امری نه تنها طبیعی است، بلکه نسبت به اقشار دیگر ناچیز به شمار می‌رود با چاپ مقاله‌ای تحت عنوان «مرگ در پاورقی»، با چاپ عکس چند دانشجو که در دست خود پلاکاردهایی چون «فدای مقاله؟» «قربانی بعدی کیست» با بیان این مطلب «مروری بر حوادث دانشجویی» با سوتیتر بزرگ، به تحریک دانشجویان پرداخت و نوشت: «شاید یک تلنگر لازم باشد، باید یک تلنگر لازم باشد، برای آنهایی که هنوز در خواب زمستانی‌اند، آنهایی که بهار را فقط فصل زایش می‌دانند و نو شدن، همان‌هایی که یا چشم‌شان را بسته‌اند یا هنوز از خواب کهنه بیدار نشده‌اند که نمی‌بینند، روی دیگران سکه را. مرگ اتفاق ساده‌ای نیست، اصلاً نمی‌شود، ساده‌اش انگاشت، شاید در این فصل نو این حرف‌ها ملال‌آور باشد، اما شاید تلنگری لازم باشد.» ۲۶

بر کسی پوشیده نیست غائله ۱۸ تیر برآیند مدیریتی بود که مرز بین خودی و غیر خودی را از میان برداشت و ضمن نادیده گرفتن هشدار رهبری نسبت به عواقب نفوذ دشمنان در صف دوستان انقلاب، نظام را با چالشی جدی روبرو ساخت. تعجب آنجاست که عبد الله رمضان‌زاده، سخنگوی دولت اصلاحات از به وجود آوردن‌گان غائله ۱۸ تیر به دوستان خود یاد می‌کند و می‌گوید: «دوستان ما احساس می‌کردند جامعه به فضای رادیکال، بهتر جواب می‌دهد[!؟]. یک طیف محدود و نخبگان به فضای رادیکال بهتر جواب می‌دادند، اما بطن جامعه آرامش را بیشتر از تنش دوست دارد. این را خاتمی بهتر از بقیه می‌دانست و می‌دانست که اهداف پایدار او در فضای آرام، سریع‌تر به نتیجه می‌رسد. حقیقت این است که واقعه ۱۸ تیر

به اصلاحات ضربه زد. حرکتی بود که هم برنامه‌ریزی پشتش نداشت[!؟] هم کنترلش از دست همه خارج شده بود [!؟] ۲۷

تلاش برای به قدرت رساندن مدیریتی که در آن مرزهای خودی را از غیر خودی برمی‌دارد، آغاز شده است؛ مرزهایی که در آن «غائله آفرینان ۱۸ تیر، دوست؟! و تحریک کنندگان جوانان و دانشجویان به نافرمانی مدنی، «دانشمند و عزیز» خوانده می‌شوند.

حال که به گفته رمضان‌زاده، دوستان افراطی آنان _ یا همان کسانی که رسانه‌های خارجی را از قبل هماهنگ کردند، ماشین آجر در جلو درب دانشگاه خالی کردند، کفش‌های سبک و یک‌دست چون عملیات منافقین در اسلام آباد به پا کردند و هر کدام با یک موبایل در یک قسمت تهران مستقر شدند _ همانان به آقای خاتمی ضربه زده‌اند، بهتر است هم آقای رمضان‌زاده به دوستان‌شان و هم آقای خاتمی به دانشمندان عزیزی که جای خود را در کنار فرهنگ سازی پایدار[!؟] آنان خالی می‌بینند، توصیه کنند سر جای خود بنشینند و تنها به تبلیغ هویت و فرهنگی که آنان هویت و فرهنگ خود [!؟] می‌دانند، بپردازند و یقین بدانند مدافعان هویت و فرهنگ اصیل امام و رهبری در رویارویی با مانکن‌های لیبرال _ دمکراسی که قصد بر هم زدن امنیت و آرامش مراکز علمی و اجتماعی را داشته باشند، این بار تنها به سرکوب اراذل و اوباش نخواهند پرداخت؛ چرا که آنان این جمله امام راحل^ع را نصب العین خویش قرار داده‌اند که «اسلام و انقلاب با هیچ کس عقد اخوت نبسته است.»

اما آنچه مهم‌تر از وسط میدان بودن نیروهای وفادار به اسلام و انقلاب و رهبری است، تلاش برای «عبرت نشدن» «هشدار» دوباره رهبری در خصوص «نخبگان مرعوب» و جلوگیری از به قدرت رسیدن آنان توسط مجاری قانونی و همدلی و همراهی در انتخابات آینده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بیانات رهبر انقلاب در جمع اساتید و دانشجویان دانشگاه سمنان ۱۳۸۵/۸/۱۸.
۲. همان.
۳. همان.
۴. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۶/۱/۱.
۵. بیانات رهبری در تاریخ ۱۳۷۷/۴/۲۱.
۶. بیانات رهبری، ۱۳۸۶/۱/۱.
۷. همان.
۸. اعتماد ملی، چهارشنبه ۲ خرداد ۱۳۸۶، شماره ۳۷۰.
۹. همان.
۱۰. همان.
۱۱. کیان، شماره ۱، ص ۱۳.
۱۲. همان، ص ۱۴.
۱۳. دیدگاه‌ها، منتخبی از مواضع حجت الاسلام و المسلمین حاج سیداحمد خمینی، ۱۳۶۹/۷/۱۷، ص ۱۴۱.
۱۴. همان، ص ۱۴۰.
۱۵. همان، ص ۱۴۲.
۱۶. بیانات مقام معظم رهبری در نماز جمعه ۱۳۷۷/۲۸.
۱۷. جریان شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران، زیر نظری سیدمصطفی میرسلیم، ص ۳۷۹.
۱۸. همان، ص ۳۹۷.
۱۹. مجله خانه، چهارشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۷۶، شماره ۱، ص ۳.
۲۰. ماهنامه صبح، اردیبهشت ۱۳۷۶، شماره ۶۹، ص ۸.
۲۱. ماهنامه صبح، اردیبهشت ۷۶، شماره ۶۹، ص ۳۴.
۲۲. همان.
۲۳. ماهنامه صبح، خرداد ۱۳۷۶، شماره ۷۰، ص ۱۸.
۲۴. ماهنامه صبح، شماره ۹۱، ص ۴۱.
۲۵. چلچراغ، سال پنجم، شماره ۲۲۹، ص ۱۸.
۲۶. همان، شماره ۲۱۴، ص ۱۲.
۲۷. همان، سال چهارم، شماره ۱۵۸، ص ۱۹.